

ضمیمهٔ کتاب روان‌شناسی رشد

نکات ویراست هفتم کتاب نظریه‌های رشد کرین



کتاب روان آموز (چاپ ۱۴۰۴) براساس ویراست ششم کتاب کرین نوشته شده است. این ضمیمه شامل مطالب جدید آخرین ویراست کتاب کرین (ویراست هفتم) است که اخیراً و پس از چاپ کتاب روان آموز منتشر شده است. ما خود را موظف می دانیم تغییرات ویراست جدید را برای شما آماده کنیم، تا اگر ویراست جدید را ندارید، مطالب آن را از دست ندهید. تغییرات این کتاب اساسی نیست و شامل همین مواردی است که در این فایل به شما داده می شود. برخی از این مطالب کاملاً جدید هستند، برخی نکته ای را به مطلب قبلی اضافه کرده اند و برخی ترجمه ای جدید از یک مفهوم هستند. پس از اینکه فصل مربوطه را خواندید، مطالب اضافه شده یا تغییر یافته را از این فایل بخوانید و به فصل ضمیمه کنید.

دقت کنید که از جهت اهمیت کتاب کرین، همه داوطلبان باید این ضمیمه را مطالعه کنند. ضمیمه های دیگر، شامل نکات کتاب لورابک، از جهت اولویت نداشتن آن کتاب، ضرورتی برای همه ندارند و فقط در صورت تسلط بر کتاب روان آموز باید مطالعه شوند.

فصل ۴: نظریهٔ رسش‌گرایی گزل

امروزه می‌دانیم که سازوکار عمل‌زن‌ها پیچیده است. **حوزهٔ اپی‌ژنتیک** (فراتر از ژنتیک) نشان می‌دهد که چگونه عوامل محیطی، چه در داخل و چه در خارج سلول، در زن‌ها تأثیر می‌گذارند. این عوامل خود زن‌ها را تغییر نمی‌دهند، اما می‌توانند در زمان روشن یا خاموش شدن زن‌ها تأثیر بگذارند. اثرات اپی‌ژنتیک شامل تأثیر محیط قبل از تولد نیز می‌شود. پس حتی وقتی به توصیف عمل‌زن‌ها می‌پردازیم، باید به محیط خارجی نیز توجه داشته باشیم. بنابراین، می‌توانیم رسش را این‌طور تعریف کنیم: فرایندی که زن‌ها با آن و در پیوند با عوامل محیطی، رشد را هدایت می‌کنند.

برخی روان‌شناسان توالی رشد حرکتی گزل را به چالش کشیده‌اند و مواردی را گزارش کرده‌اند که نوزادان از برنامهٔ گزل پیروی نمی‌کنند. انحراف خاص از توالی گزل در مورد **حرکت خزیدن** اتفاق می‌افتد و اقلیتی از کودکان آن را نادیده می‌گیرند. شاید برخی مراقبان خزیدن را محدود می‌کنند، در هر حال آکادمی اطفال آمریکا آن را از ابزار غربال‌گری حذف کرده است.

فصل ۶: نظریه‌های کردارشناسی و دل‌بستگی

از نظر کردارشناسان، گرایش نوع خاصی از رفتارهای غیراکتسابی هستند، که از طریق یک محرک خارجی خاص به راه انداخته می‌شود. به عنوان یک قاعده، وجود راه‌اندازهای خاص است که گرایش را از سایر رفتارهای آموخته نشده، مانند بازتاب‌ها، متمایز می‌کند. (سایر ملاک‌های رفتار غریزی که در ویراست قبل ذکر شده بود، از ویراست جدید حذف شده‌اند.)

کودکان با الگوی دل‌بستگی درهم‌ریخته-نامتجانس بیشتر مورد آزار جسمانی قرار گرفته‌اند. به همین دلیل، آن‌ها در موقعیت ناآشنا کمک مادر را می‌خواهند، اما نمی‌توانند آن را جست‌وجو کنند، زیرا مادر منبع هراس نیز هست. اما همه این کودکان آزار ندیده‌اند. برخی از مادران این کودکان، سراسیمه به نظر می‌رسند یا با تهدید یا حالاتی بچه را می‌ترسانند. برخی دیگر در حالات تجزیه‌ای قرار دارند و به نظر می‌رسد ذهنشان جای دیگری است. این واکنش‌ها نشان می‌دهد خود والدین نمی‌توانند از عهده جدایی برآیند که آن را برای کودکان نیز هراس‌انگیزتر می‌کند.

تحقیقات نشان می‌دهند سه الگوی دل‌بستگی اینزورث انواع شریک عشقی را در بزرگسالی مشخص می‌کنند: (۱) دل‌بستگی ایمن: شریکی می‌خواهند که پایه‌ای برای حمایت فراهم کند و همیشه در کنار آن‌ها باشد. همچنین، امیدوارند حمایت و مراقبت مشابهی را به شریک خود ارائه کنند. (۲) الگوی اجتنابی: انتظار زیادی از روابط ندارند و از تعهدات طولانی‌مدت اجتناب می‌کنند. هرچند ممکن است درگیر رابطه جنسی شوند، اما فاصله عاطفی را حفظ می‌کنند. از نظر آن‌ها صمیمیت کمتر از اتکا به نفس و موفقیت اهمیت دارد. (۳) الگوی دوسوگرا: تشنه عشق هستند، اما از طرد شدن می‌ترسند. اغلب احساس نیاز می‌کنند و نگران هستند که آیا شریک‌شان وفادار خواهد بود. آن‌ها درک دیگران را مشکل می‌دانند.

برخی تحقیقات رابطه بین الگوهای دل‌بستگی و روابط جنسی را بررسی کرده‌اند. افراد ایمن، معمولاً از روابط خود راضی هستند. افراد اجتنابی، ممکن است درگیر رابطه جنسی شوند، اما روابط جنسی غیررسمی و یک‌شبه را ترجیح می‌دهند. افراد دوسوگرا، در گفتن نه به شریک جنسی خود مشکل دارند و رویارویی‌هایی همراه با عصبانیت دارند.

پس از معرفی الگوی دل‌بستگی ایمن، بسیاری از والدین تلاش کردند آن را در فرزندان خود ایجاد کنند و جنبشی به نام «فرزندپروری مبتنی بر دل‌بستگی» ایجاد شد. این فرزندپروری اغلب به تماس جسمانی نزدیک، شیردهی طولانی، زایمان در خانه و خواب مشترک نیاز داشت. دیوچا اشاره می‌کند که این روش‌ها ممکن است مفید باشند، اما به دل‌بستگی ایمن بالبی و اینزورث مربوط نمی‌شوند. تمرکز آن‌ها اختصاصی‌تر بود و به پاسخ‌دهی مراقبان به گریه و سایر علائم نوزاد تأکید داشتند.

از نظر بالبی رفتار دل‌بستگی باعث حفظ نزدیکی والد به کودک و حمایت و مراقبت از او می‌شود، که ریشه در حفاظت در مقابل شکارچیان در حیوانات دارد. بسیاری از محققان معاصر با این ایده مشکل دارند و معتقدند محافظت تنها یکی از مزایای دل‌بستگی است. کرین معتقد است وقتی رفتار کودکان درهم‌ریخته (آشفته) را در موقعیت ناآشنا در نظر می‌گیریم، مفید است که ترس از شکارچیان را در ذهن داشته باشیم. آن‌ها واکنش خشک شدن (میخکوب شدن) را نشان می‌دهند، که مشابه خشک شدن حیوان بر اثر تهدید شکارچی است. از نظر کرین، نمی‌توان این خشک شدن را رفتاری سازمان‌نیافته دانست، بلکه یک واکنش غیرارادی و اولیه است که از نظر تکاملی به زنده ماندن کمک می‌کند.

فصل ۸: نظریه ارگانیسمی-تطبیقی ورنر

ورنر به فرایندی که در آن کودکان خودشان را از محیط جدا می‌کنند، علاقه‌مند بود؛ که به آن «افتراق خود از محیط» (self-environment differentiation) گفته می‌شود. افتراق خود از محیط طی سه مرحله رخ می‌دهد: **حسی-حرکتی-عاطفی، ادراکی (perceptual)، مفهومی (conceptual)**.

(همان‌طور که می‌بینید ترجمه مراحل در ویراست جدید اصلاح شده است که همان‌طور که در کتاب گفته بودیم ترجمه صحیح همین است. همچنین به جای افتراق خود از شیء، از اصطلاح افتراق خود از محیط استفاده شده است).

گودال مشهورترین محقق حیوانات جهان است. او به جنگلی در آفریقا رفت و اکتشافات مهمی درباره زندگی روانی و اجتماعی شامپانزه‌ها انجام داد. او در حین انجام پروژه خود، به احساس یگانگی با جنگل دست یافت و درگیر صحبت کودکانه با آن شد. او متوجه شد شامپانزه‌ها بسیار شبیه انسان هستند و دارای توانایی‌های شناختی غیرمنتظره، زندگی عاطفی غنی و شخصیت‌های فردی هستند. دیدگاه او به نظرات **کردارشناسان** در مورد **پیوستگی انسان و حیوان** شباهت دارد. نظرات او مؤید **دیدگاه ورنر** است، که یک متفکر پیشرفته می‌تواند به شکلی سازنده درگیر تجربیات کودکانه شود. او با رها کردن مرزهای بین خود و طبیعت، تصور کرد شامپانزه‌ها مانند ما هستند و اکتشافات خاصی در مورد اثبات این نظر انجام داد.

ورنر مفهومی در مورد آموزش بزرگسالان به نام «**پویایی میکروژنتیکی**» را پیشنهاد کرد. براین اساس، افراد خلاق خود را به تحلیل‌های پیشرفته و منطقی محدود نمی‌سازند، بلکه کار را با استفاده کامل از **فرآیندهای پیش مفهومی** آغاز می‌کنند. (اینجا هم ترجمه‌های جدید برای مفاهیم استفاده شده است وگرنه مطلب همان است.)

سه خط اول در تیتروحدت حواس در ص ۶۷ را با این مطلب جابه‌جا کنید:

ورنر به ادراک قیافه‌شناسانه اشاره کرد که بر مبنای نوعی وحدت بین فرد و اشیا استوار است. او همچنین به **وحدت حواس** اشاره کرد، که **هم آمیزی حسی** (synesthesia) نیز نامیده شده است، یعنی حواس مختلف هم‌زمان به کار گرفته می‌شوند.

فصل ۱۱: مراحل رشد اخلاقی کلبِگ

تغییری که در اینجا از ویراست جدید ذکر می‌شود، بسیار مهم است چون به تغییری در جهت‌گیری کلبِگ اشاره می‌کند (مربوط به تیتیر جهت‌گیری نظری و کاربردهای تعلیم و تربیت که باید کاملاً با مطلب زیر جابه‌جا شوند)

(۱) جهت‌گیری نظری:

جهت‌گیری نظری کلبِگ، مشابه پیاژه است. او معتقد بود که **مراحل محصول بلوغ و رسش نیستند**، یعنی ساختارها و توالی مراحل، الزاماً براساس یک طرح ژنتیکی ظاهر نمی‌شوند. همچنین، **مراحل محصول اجتماعی‌شدن و آموزش مستقیم هم نیستند**. مراحل از **تفکر و استدلال فرد** درباره مسائل اخلاقی سرچشمه می‌گیرند.

تجربه‌های اجتماعی رشد را گسترش می‌دهند، اما این کار از طریق **تحریک فرایندهای ذهنی** صورت می‌گیرد. بحث با دیگران درباره دیدگاه‌های اخلاقی، باعث ایجاد تضاد و تعارض شناختی و اندیشیدن بیشتر می‌شود. همچنین، **فرصت‌های نقش‌پذیری**، یعنی فرصت دیدن و ملاحظه کردن دیگران، می‌تواند به تغییر منجر شود. در تعامل با دیگران، نحوه هماهنگ کردن دیدگاه‌های مختلف یاد گرفته می‌شود.

همان‌طور که ذکر شد، دیدگاه کلبِگ شبیه پیاژه است. **اما کلبِگ چیز جدیدی اضافه کرده است**. او معتقد است کودکان به مواجهه با استدلالی نیاز دارند که **یک مرحله بالاتر از استدلال آن‌ها** باشد. او این باور پیاژه را رد کرد که کودکان می‌توانند به تنهایی و توسط تعامل با هم‌سالان در سطح خود، پیشرفت چشم‌گیری داشته باشند. آن‌ها به **تحریک یا راهنمایی از سوی افراد پیشرفته‌تر** نیاز دارند. در تأیید نظر او، مطالعات نشان می‌دهند کودکانی که از لحاظ اخلاقی پیشرفته‌تر هستند، والدینی در مراحل بالاتر دارند.

(۲) کاربردها در تعلیم و تربیت:

کلبِگ، به عنوان طرف‌دار پیاژه، معتقد بود رشد اخلاقی زمانی رخ می‌دهد که دانش‌آموزان متفکران فعالی باشند و فعالانه ساختارهای شناختی خود را سازمان‌دهی مجدد کنند. این فرایند اغلب زمانی رخ می‌دهد که آن‌ها با ایده‌هایی مواجه شوند که تفکر آن‌ها را به چالش می‌کشد و آن‌ها را برای ارائه ایده‌های بهتر ترغیب می‌کند.

کلبِگ به همراه شاگردش، بِلِت، گروه‌های بحث را طراحی کردند که در آن‌ها کودکان فرصت شرکت فعال در موضوعات اخلاقی را داشتند. بِلِت دوره‌های اخلاقی را مطرح می‌کرد و دانش‌آموزان را درگیر بحث می‌کرد. او سعی می‌کرد بحث را بیشتر به خود کودکان واگذار کند، اما در بحث دخالت هم می‌کرد. **او استدلال‌هایی را تشویق و حمایت می‌کرد که یک مرحله بالاتر از بحث اکثر افراد کلاس بود**. بِلِت و کلبِگ معتقد بودند این مداخله‌ها برای پیشبرد پیشرفت دانش‌آموزان لازم است، اما **این مداخله‌ها با این باور پیاژه که کودکان باید خودشان فکر کنند، در تضاد بود**.

روش کلبِگ-بِلِت درباره فراخوانی تعارض شناختی، مثالی از مدل تعادل جویی پیاژه است. همچنین نوعی از فرایند دیالکتیکی در **روش تدریس سقراطی** نیز محسوب می‌شود. می‌توان انتظار داشت که پیاژه روش بِلِت در تلاش برای انگیزتن تفکر در دانش‌آموزان را تأیید می‌کرد، اما این روش بِلِت را قبول نداشت که در کار آن‌ها دخالت می‌کرد و به بحث‌ها جهت می‌داد.

کلبِگ راهبرد دیگری به نام **«رویکرد اجتماع عادل»** را گسترش داد. در این روش تأکید بر فرد نیست، بلکه بر گروه است. کودکان تشویق می‌شوند خود را یک اجتماع تلقی کنند و به صورت دموکراتیک عمل کنند. این برنامه باعث پیشرفت رشد اخلاقی از مرحله دوم به سوم شد. **رویکرد اجتماع عادل هم از موضع نظری پیاژه فاصله گرفته است** و بزرگ‌سالان اعمال نفوذ قابل توجهی در آن دارند.

به‌طور کلی، روش کلبِگ در تسریع رشد اخلاقی کودکان، از پیاژه فاصله گرفته است و ویژگی‌هایی از مفهوم **داریست‌زنی و یگوتسکی** را دارد. این امر با **جهت‌گیری روسو در تضاد است**، که به شدت با جهت‌دهی بزرگ‌سالان مخالف بود. کامی، که یک مربی پیاژه‌ای است، نیز تأکید داشت که معلمان باید تفکر کودک را بدون تحمیل هیچ قدرتی تحریک کنند.

تحقیقات نشان می‌دهد پیوند ضعیفی بین تفکر و عمل اخلاقی وجود دارد. روان‌شناسان به سایر عواملی که ممکن است عمل اخلاقی را برانگیزد، علاقه مند هستند. یکی از آن‌ها، **«هویت اخلاقی»** است، یعنی درجه‌ای که در آن اخلاقی بودن هسته احساس فرد از خودش می‌شود.

فصل ۱۲: نظریه‌های یادگیری

شاخه‌ای مهم از روش لوواس برای درمان درخودماندگی توسط **کوگل** گسترش یافت. او قصد داشت به **انگیزه** نقش محوری‌تری بدهد. کوگل از این روش‌ها برای افزایش انگیزه در این کودکان استفاده کرد: (۱) به کودکان انتخاب‌هایی را پیشنهاد دهیم. (۲) از تقویت‌کننده‌های طبیعی که با علایق و اهداف کودک مرتبط است، استفاده شود. کوگل رویکرد خود را «**درمان پاسخ بنیادی**» (pivotal response treatment) می‌نامد.

فصل ۱۳: نظریه یادگیری اجتماعی بندورا

هاپ با الهام از نظریه خودکارآمدی بندورا دریافت افرادی که به توانایی خود در تشخیص اطلاعات نادرست در فیس‌بوک اعتقاد دارند، بهتر از دیگران این اطلاعات را تشخیص می‌دهد. اعتماد به توانایی‌های ذهنی فرد، انگیزه تفکر دقیق را ایجاد می‌کند. هاپ برنامه‌های آموزشی‌ای را توصیه می‌کند که به طور خاص بر **حس تسلط افراد در تشخیص اخبار جعلی** تمرکز دارند.

فصل ۱۸: نظریه روان‌تحلیلی فروید

ایگو عامل اجرایی است که در خدمت سه ارباب یعنی اید، سوپرایگو و واقعیت قرار دارد و سعی می‌کند بین آن‌ها تعادل برقرار کند. تلاش‌های ایگو برای ایجاد هماهنگی و نظم، «کارکرد تلفیقی» (synthetic function) نامیده شده است.

فصل ۲۳: نظریه روانی-اجتماعی اریکسون

نوجوانان همان‌طور که نقش‌های بزرگ‌سالی را مدنظر قرار می‌دهند، برای پیوستگی با گذشته نیز تلاش می‌کنند. وظیفه آن‌ها ایجاد دیدگاه و مسیر اصلی و وحدتی کارآمد از عوامل باقی‌مانده از دوران کودکی و امیدهای بزرگ‌سالی است. **پیوند گذشته با آینده معمولاً مستلزم سازمان‌دهی مجدد شخصیت است.** این سازمان‌دهی مجدد، وظیفه ایگو است که **کارکرد تلفیقی** را انجام می‌دهد و تلاش می‌کند به وحدتی شخصی دست یابد که متناسب با جایگاهی در جامعه باشد.

اریکسون معتقد بود دستیابی به هویتی قوی در نوجوانی در نهایت نیازمند **تأیید و پاسخ اجتماعی مثبت** است. هر فرد باید احساس کند حداقل یک نفر، حتی چهره‌ای تاریخی که دیگر زنده نیست، او را همان‌گونه که هست می‌پذیرد و تأیید می‌کند. در سال‌های اخیر، بسیاری از جوانان هویت‌های جنسی و جنسیتی نامتعارف را انتخاب می‌کنند. مواردی که از اریکسون نقل شد، حداقل از دو بعد در این زمینه کمک‌کننده است: (۱) در دیدگاه رشدی اریکسون پیشنهاد می‌شود سنی را در نظر بگیریم که در آن جوانان از متفاوت بودن خود آگاه می‌شوند. محققان دریافته‌اند این آگاهی معمولاً در دوران کودکی آغاز می‌شود. از نگاه اریکسون، این یک یافته مثبت است. جوانان با حفظ «خودپیوستگی» قدرت می‌گیرند و وقتی تصمیم می‌گیرند همان فردی باشند که همیشه بوده‌اند، با خود صادق هستند. (۲) اریکسون به ارزشی که جوانان برای «تحسین اجتماعی» قائل هستند، اشاره داشت. آن‌ها می‌خواهند از طرف بخشی از جامعه به رسمیت شناخته و قدردانی شوند. فقط شنیدن عبارت «غیرجنسیتی» می‌تواند برای این جوانان کمک‌کننده باشد و احساس کنند بی‌هویت نیستند.

فصل ۲۴: نظریهٔ تفرد-جدایی ماهر

۹ تا ۱۲ ماهگی را مرحلهٔ «تمرین کردن اولیه» و ۱۲ تا ۱۵ ماهگی را «تمرین کردن مشتاقانه» می‌نامیم. (در ویراست قبلی، دومی را «تمرین کردن» نامیده بود)

ماهر در درمان درخودماندگی تأکید داشت که مادر، کودک و درمان‌گر همگی در هر جلسه حضور داشته باشند، چیزی که آن را «طراحی سه‌جانبه» (tripartite design) نامید. هدف این بود که رابطه‌ای هم‌زیستانه بین کودک و مادر ایجاد شود.

یکی از درمان‌گرانی که براساس رویکرد ماهر کار کرد، برکمان است. آن‌ها تأکید دارند که کودک نباید در هیچ مرحله‌ای از ارتباط احساس اجبار کند و فقط زمانی که تمایل دارد به آن بپیوندد.

گزینه‌زین روشی برای درمان درخودماندگی ابداع کرده است که مانند ماهر، این کودکان را به برقراری روابط لذت‌بخش ترغیب می‌کند. رویکرد درمانی او «زمان کف زمین» (floor-time) نامیده می‌شود؛ زیرا از بزرگسالان می‌خواست با کودکان کف زمین بنشینند و با آن‌ها بازی کنند. محور اصلی این درمان مبتنی بر بازی است.

گزینه‌زین، روش «زمان کف زمین» را جزو عملی چهارچوبی بزرگ‌تر به نام مدل «رشد، تفاوت فردی، مبتنی بر رابطه» یا DIR (Developmental, Individual-differences, Relationship-based Model) در نظر گرفت.

یک راهبرد در این درمان این است که «بازدارندهٔ سرحال و بازیگوش» باشید. بزرگسال با پیوستن به فعالیت کودک که قصد بازداري آن را دارد، نوعی بازی را آغاز می‌کند و با کمی مسخره‌بازی رفتار می‌کند.

گزینه‌زین معتقد است ظرفیت‌های شناختی به واسطهٔ تعاملات معنادار عاطفی ایجاد می‌شوند. این تعاملات ابتدا در سطح پیش‌کلامی و بدنی صورت می‌گیرد. او مانند ورنر فکر می‌کرد زبان از بسترهای عاطفی و عملی پدیدار می‌شود.

رویکرد گزینه‌زین با رویکرد ماهر اشتراکات زیادی دارد: (۱) هر دو معمولاً شامل سه نفر- درمان‌گر، بزرگسال و کودک- در جلسات درمانی هستند. (۲) هر دو سعی می‌کنند کودک را به شیوه‌های لذت‌بخش و بازی‌گونه ترغیب کنند تا با بزرگسال ارتباط برقرار کند.

اما تفاوت‌هایی نیز وجود دارد: (۱) ماهر صرفاً به دنبال ایجاد پیوند بین مادر و فرزند بود. اما گزینه‌زین سعی دارد به کودک در جهت تعامل با بزرگسالان مختلف کمک کند. (۲) روش گزینه‌زین محدودتر و هدفمندتر از رویکرد روان‌کاوی ماهر است. ماهر و برکمان سعی کرده‌اند معنای عاطفی پشت رفتار کودکان را درک کنند. اما گزینه‌زین دنبال چنین تحلیل‌ها و تفسیرهایی نیست و فقط بر تقویت تعاملات لذت‌بخش تمرکز دارد.

فصل ۲۵: مطالعه بتلهایم درباره درخودماندگی

اکثر متخصصان سلامت روان معتقدند درخودماندگی یک **بیماری ذاتی** است. شواهدی از یک جزو زنتیکی وجود دارد، اما نقش دقیق ژن‌ها ناشناخته است. بسیاری از متخصصان در مورد اساس عملکرد عصبی آنقدر مطمئن هستند که کودکان مبتلا به اوتیسم را «**عصب‌دگرسان**» (neurodivergent) می‌نامند.

والدین کودکان مبتلا به درخودماندگی از بتلهایم عصبانی بودند؛ زیرا به نظر می‌رسید او در کتابش والدین را برای وضعیت فرزندانشان مقصر می‌داند. اما بتلهایم سرزنش والدین را انکار کرد. او گفت علت از بین رفتن تعاملات نوزاد و والد، اغلب به دلیل **تفاوت‌های خلقی ذاتی** است. اما او والدین را در درمان کودکان وارد نکرد. او معتقد بود فقط یک محیط فوق‌العاده پرورش‌دهنده می‌تواند این کودکان را به دنیای اجتماعی جذب کند و این محیط خانواده معمولی نیست.

تا اینجا با چندین رویکرد اصلی برای درخودماندگی آشنا شده‌اید: (۱) «**رویکرد تحلیل رفتار کاربردی**» از لوواس، که براساس اصول شرطی‌سازی کنش‌گر در رفتاردرمانی است. (۲) **رویکرد ماهر براساس نظریه تفرد-جدایی**، که مبتنی بر روان‌تحلیل‌گری است. (۳) **رویکرد بتلهایم، که مبتنی بر روان‌تحلیل‌گری و رشدگرایی است.**

همچنین با روش‌های درمانی الهام‌گرفته از این رویکردها آشنا شده‌اید: (۱) «درمان پاسخ‌بنیادی» از کوگل که رویکرد لوواس را گسترش داده است. (۲) روش «زمان کف زمین» از گرینزین که مشابه روش ماهر است.

کرین یک نتیجه‌گیری از مقایسه بین رویکردهای درخودماندگی ارائه می‌کند: (۱) **لوواس و رفتارگرایان، بیشترین تلاش را برای ارزیابی علمی نتایج درمان خود انجام داده‌اند.** (۲) **موضوعی که در تمام رویکردهای درمانی پدیدار می‌شود، قدرت بازی است.**

لوواس دریافت که می‌توان از بازی برای پیشبرد فرایند تقلید استفاده کرد. بازی‌های خودبه‌خودی در رویکرد بتلهایم و ماهر دیده می‌شود. بتلهایم معتقد بود شروع بازی با بزرگسالان، اولین تلاش آن‌ها برای برقراری ارتباط با دیگران است. سپس کودک به بازی نمادین (رمزی) با عروسک‌ها می‌پردازد و در آن تجربیات دردناک اولیه خود را بازسازی و حل می‌کند. **گرینزین در روش زمان کف زمین، بازی را در مرکز رویکرد خود قرار داد.**

جنبش جدیدی به نام «**درخودماندگی مثبت**» توسط سینکلر و دیگران آغاز شده است. آن‌ها دیدگاه معمول به درخودماندگی به عنوان یک اختلال بیماری‌زا را رد می‌کنند. این جنبش، شرایط این کودکان را به مثابه **بیانی طبیعی از تنوع زیستی** می‌بیند، شیوه خاصی از وجود که باید محترم شمرده شود. آن‌ها معتقدند این بیماری دارای **نقاط قوت منحصربه‌فرد** است، مثل توانایی‌های استثنایی و علاقه شدید به اشیای خاص، که **تمرکز عمیق** این کودکان را نشان می‌دهد. همان‌طور که مونته‌سوری می‌گوید تمرکز عمیق، ویژگی ذهن‌های بزرگ است. گراندین نیز درباره ارزش مثبت **تفکر تصویری** در این کودکان صحبت می‌کند.

فصل ۲۸: روان‌شناسی انسان‌گرا

محققان در هر دو سنت رشدگرایی و انسان‌گرایی نگران این بودند که کودکان با بزرگ‌شدن، قدرت و ظرفیت ارزشمند خود را از دست بدهند. کودکان زندگی را با شور و اشتیاق شروع می‌کنند، اما هنگام تطبیق با جامعه، این اشتیاق کاهش می‌یابد. انیشتین این موضوع را «ماشین آموزشی» (educational machine) نامیده است. او معتقد بود کنجکاوی به رمز و راز جهان در قلب نگرش کودک وجود دارد و فقط توسط «ماشین آموزشی» می‌تواند سرکوب شود. او کسی بود که نگذاشت این اتفاق برایش بیفتد.